



وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

ہرگز کسانی را کہ در راہ خدا کشتہ شدہ اند، مردہ مپندار،

بلکہ زندہ اند کہ نزد پروردگارشان روزی دادہ می شوند.

سورہ مبارکہ آل عمران _ آیہ ۱۶۹

سردار شهید غلامحسین افشردی (حسن باقری) _ فرمانده قرارگاه نصر



اگر چه خبرنگار ساده روزنامه جمهوری اسلامی بود اما وقتی پایش به جنگ باز شد، بی سر و صدا، غوغا کرد. با شروع جنگ تحمیلی نقش ویژه‌ای در سامان‌دهی اطلاعات ایفا کرد و به جمع‌آوری نقشه‌ها و پیاده کردن وضعیت مناطق عملیاتی روی آنها، اقدام کرد و برای ارزیابی توان و استعداد دشمن، با چالاکی و شجاعت پیش می‌رفت. فعالیت‌های مثبت او در این زمینه با سازماندهی عناصر اطلاعاتی و برگزاری آموزش مختصری برای آنها، منجر به راه‌اندازی واحد اطلاعات عملیات در ستاد عملیات جنوب گردید.

قدرت او در کسب و تحلیل اطلاعات رزمی آنچنان بود که باسابقه‌های ارتش را هم انگشت به دهان می‌گذاشت.

شهید غلامحسین افشردی با نام مستعار حسن باقری در ۲۵ اسفند ۱۳۳۴ مصادف با سالروز میلاد امام حسین (ع) در خانواده‌ای مذهبی و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت (ع) در حوالی میدان خراسان تهران چشم به جهان گشود. والدینش به عشق و محبت ابا عبدالله الحسین (ع) و از باب تیمن و تبرک، نام "غلامحسین" را بر او نهادند و به دنبال آن در سن دو سالگی در سفر کربلا او راه همراه خود بردند.

پدرش که در تربیت وی، جدیت زیادی داشت از همان طفولیت او را با خود به مسجد و هیأت و مراسم عزاداری سرور شهیدان می‌برد. این حضور معنوی باعث شد که او در آن ایام عضو فعال و مؤثر هیأت نوباوگان محبان‌الحسین (ع) گردد. غلامحسین دوره دبستان را در مدرسه مترجم‌الدوله و دوره متوسطه را در دبیرستان مروی تهران به پایان رساند.

در سال ۱۳۵۴ پس از اخذ دیپلم ریاضی، در رشته دامپروری دانشکده کشاورزی شهر ارومیه تحصیلات عالی خود را آغاز کرد. در این ایام علاوه بر مطالعه منظم و انسجام یافته در زمینه مسائل اسلامی، با سخنرانی در جمع دانشجویان و برقراری کلاس‌هایی در زمینه اصول عقاید برای دانش‌آموزان مدارس، فعالیت مذهبی خود را دنبال می‌کرد و بارها با بعضی از اساتید غرب زده که فرهنگ اسلامی را انکار و مظاهر منحط غربی را ترویج می‌نمودند، به بحث می‌نشست و ماهیت آن فرهنگ و عوامل غرب زده را افشا می‌کرد. از این رو، وی به عنوان یک عنصر مذهبی و فعال حساسیت مسئولان و گارد دانشگاه را برانگیخته بود، که در نهایت به دلیل این فعالیتها پس از یک سال و نیم تحصیل، از دانشگاه اخراج گردید.

شهید باقری در اسفندماه سال ۱۳۵۶ به خدمت سربازی اعزام شد و پس از طی دوره آموزشی در پادگان جلدیان نرده به ایلام منتقل گردید. در دوره کوتاه خدمت سربازی با توجه به آشنایی که با مسائل اسلامی داشت به ارشاد و هدایت فکری سربازان پرداخت و همزمان با علمای شهر ایلام از جمله آیت‌الله صدری (امام جمعه قبلی ایلام) ارتباط داشت و اخبار و مسائل پادگان را به ایشان اطلاع می‌داد. به دنبال این فعالیتها، تحت کنترل قرار گرفت و ضمن جدا کردن وی از جمع سربازان پادگان، او را به عنوان راننده یک افسر جزء به کار گماردند.

همزمان با گسترش انقلاب اسلامی و فرمان حضرت امام خمینی(ره) مبنی بر فرار سربازان از پادگانها، خدمت سربازی را رها کرد و به موج خروشان و توفنده امت حزب الله پیوست و به صورت تمام وقت در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی به فعالیت پرداخت.

به هنگام ورود حضرت امام خمینی(ره) به میهن اسلامی، در کمیته استقبال شرکت چشمگیری داشت و به دلیل برخورداری از آموزش نظامی، به همراه سایر اعضای خانواده و دوستانش در تصرف کلانتری ۱۴ و پادگان ولی عصر(عج) "عشرت آباد سابق" در تهران نقش بارزی ایفا کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا خرداد ۱۳۵۸ در کمیته انقلاب اسلامی و برخی نهادهای دیگر فعالیت داشت و با انتشار روزنامه جمهوری اسلامی، همکاری فعال خود را با این روزنامه در زمینه‌های مختلف آغاز کرد.

در این مدت بنا به دعوت جنبش امل لبنان، از طرف روزنامه به عنوان خبرنگار، سفر ۱۵ روزه‌ای به لبنان و اردن انجام داد که طی این سفر، گزارش تحلیلی جامعی از اوضاع نابسامان مسلمین در آن منطقه تهیه کرد. در خردادماه سال ۱۳۵۸ موفق به اخذ دیپلم ادبی شد. سپس در امتحان ورودی دانشگاه شرکت کرد و با رتبه صد و چهارم در رشته حقوق قضایی دانشگاه تهران قبول گردید. او در مدت حضور در محیط دانشگاه، نقش فعال و مؤثری در مقابله با توطئه‌های ضدانقلاب و گروهکها داشت.

شهید باقری اوایل سال ۱۳۵۹ به عضویت سپاه در آمد. ابتدا در واحد اطلاعات مشغول به خدمت شد و در زمینه شناسایی و مقابله با گروهکهای منحرف و وابسته، فعالیت خود را استمرار بخشید و در این واحد بود که نام مستعار "حسن باقری" برای ایشان در نظر گرفته شد.

تهاجم دشمن بعثی به مرزهای کشور اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی، نقطه عطفی در زندگی شهید باقری بود. با احساس تکلیف در دفاع از اسلام و میهن اسلامی بلافاصله پس از شروع جنگ - در روز اول مهرماه سال ۱۳۵۹ - به همراه عده‌ای از برادران پاسدار راهی جبهه‌های جنوب شد و تا آخرین لحظه حیات، در این سنگر باقی مانده و در بسیاری از صحنه‌های پیروز دفاع مقدس حضور فعال و تعیین کننده داشت. عمده عناوین فعالیت‌های وی در صحنه رزم با دشمن عبارتند از: تاسیس و راه‌اندازی واحد اطلاعات و عملیات رزمی.

شهید باقری از ابتدای ورودش به منطقه جنوب (اهواز) در پایگاه منتظران شهادت (گلف) به منظور دستیابی به اطلاعات مناسب از موقعیت دشمن، به جمع‌آوری نقشه‌ها و پیاده کردن وضعیت مناطق عملیاتی روی آنها، اقدام کرد و شخصاً به همراه عناصر اطلاعاتی، جهت کسب اطلاع دقیق از دشمن، به شناسایی محورها و نقاط مورد نظر می‌پرداخت و در برخی از موارد نیز تا عقبه نیروهای دشمن برای ارزیابی توان و استعداد آنها، با چالاکي و شجاعت بی‌نظیری پیش می‌رفت.

فعالیت‌های مثبت او در این زمینه با سازماندهی عناصر اطلاعاتی و برگزاری آموزش مختصری برای آنها، منجر به راه‌اندازی واحد اطلاعات عملیات در ستاد عملیات جنوب (گلف) گردید.

واحدهای اطلاعات عملیات پس از گذشت حدود ۳ ماه از شروع جنگ، در تمامی محورهای جنوب (از آبادان تا دزفول) با قدرت تمام مستقر شدند و نسبت به شناسایی و تعیین وضعیت دشمن و ارسال گزارش آن اقدام کردند. با این تلاش، اطلاعات چشم فرماندهی در میدان جنگ شد و یکی از ضعف‌های بزرگ (نداشتن اطلاع از وضعیت دشمن) برطرف گردید.



شهید باقری علاوه بر ارائه اطلاعات، توان و استعداد ذاتی بالایی در تحلیل اطلاعات دشمن داشت و اغلب حرکات احتمالی دشمن در آینده را پیش بینی می نمود و حتی به زمان و مکان آن هم اشاره می کرد. از آن جمله پیش بینی وی در دی ماه سال ۱۳۵۹ مبنی بر حرکت دشمن جهت الحاق محور شمال - جنوب منطقه سوسنگرد برای ارتباط جفیر و بستان بود که دشمن در کمتر از یک هفته با نصب پل های نظامی متعدد و تلاش گسترده این کار را انجام داد. (البته این منطقه بعدها در عملیات طریق القدس آزاد گردید).

از اقدامات بسیار مؤثر شهید باقری که در این دوره پایه ریزی شد، بایگانی اسناد جنگ، ترجمه اسناد و بخش شنود بی سیم های دشمن بود. از دیگر فعالیت های وی طراحی گردان های رزمی و تعیین ترکیب سازمان نفرات و تجهیزات و ادوات رزمی و واحدهای پشتیبانی از رزم بود.

مسئولیت های شهید حسن باقری در طول دوران دفاع مقدس

فرماندهی محور جنوب :

شهید باقری به دلیل لیاقت، شجاعت و شهامتی که داشت در دی ماه سال ۱۳۵۹ به عنوان یکی از معاونین ستاد عملیات جنوب انتخاب شد و در شکست محاصره سوسنگرد، فرماندهی عملیات امام مهدی (عج)، فتح، ارتفاعات الله اکبر و دهلاویه نقش به سزایی داشت و همه این نبردها در شرایطی اجرا می شد که عملیات منظم نیروهای خودی با مشکل مواجه شده بود و اغلب بدون نتیجه می ماند، همه تلاش شهید باقری و برادران سپاه این بود که ثابت کنند می توان دشمن را شکست داد. با برکناری بنی صدر و با توجه به شرایط سیاسی آن زمان، در اجرای عملیات فرماندهی کل قوا شرکت داشت و پس از مجروح شدن سردار رحیم صفوی هدایت عملیات را به عهده گرفت و در این عملیات به عنوان فرماندهی لایق و کاردان شناخته شد.

فرماندهی محور دارخوین در عملیات ثامن الائمه (ع) :

شهید باقری که فرماندهی محور دارخوین را به عهده داشت، در عملیات شکست حصر آبادان در طرح ریزی، سازماندهی و کسب اخبار و اطلاعات دشمن نقش مؤثری داشت.

معاونت فرماندهی عملیات طریق القدس :

در عملیات طریق القدس که برای اولین بار قرارگاه مشترک بین سپاه و ارتش تشکیل گردید، شهید باقری به عنوان معاونت فرماندهی کل سپاه در قرارگاه فرماندهی عملیات مشترک حضور یافت و در شناسایی محورها و تحلیل و پیش بینی حرکات های دشمن و پی گیری مسائل رزمی نقش مهمی را ایفا نمود.

شهید باقری در اجرای مرحله اول این عملیات سه شبانه روز بیدار بود و در آماده سازی مرحله دوم عملیات، به دلیل خستگی مفرط، شب هنگام طی تصادفی بشدت مصدوم شد و به بیمارستان منتقل گردید.

برادر شهید در این مورد می‌گوید: در بیمارستان در لحظاتی که معلوم نبود زنده می‌ماند یا خیر و با اینکه به سختی سخن می‌گفت می‌پرسید: پل سابله کارش به کجا کشید؟ بشدت به فکر عملیات و نگران آن بود. با اینکه یک ماه دستور استراحت مطلق پزشکی به او داده بودند، پس از یک هفته، بیمارستان را ترک کرد و به ستاد عملیات جنوب بازگشت و با وجود آثار جراحی و سردرد شدید، به فعالیت خود ادامه می‌داد. پس از عملیات موفق طریق القدس، دشمن بعثی دست به یک حمله در تنگه چزابه زد، شهید باقری با وجود ضعف جسمی، تلاش زیادی برای تثبیت این نقطه استراتژیک و مهم به عمل آورد و با اسقامت عجیبی چندین شب متوالی و بدون لحظه‌ای استراحت، به هدایت عملیات پرداخت و حتی در یک مرحله، به عنوان فرمانده گردان وارد عمل شد و تپه‌ای را که ۴۰۰ نفر از نیروهای دشمن روی آن مستقر بود و بر نیروهای خودی تسلط داشت به تصرف در آورد.

فرماندهی قرارگاه نصر در عملیات فتح‌المبین، بیت‌المقدس، رمضان :

۱- عملیات فتح‌المبین

قبل از شروع عملیات، شهید باقری با تجزیه و تحلیل اطلاعات واصله، تمام واحدهای اطلاعاتی را در راستای اهداف این عملیات توجیه و وظایف هر یک را مشخص کرد. با توجه به وسعت منطقه عملیات، چهار قرارگاه برای کنترل و هدایت عملیات مشخص گردید. جناح شمالی منطقه، حساسترین محور عملیات بود. به دلیل این اهمیت و حساسیت، شهید باقری به عنوان فرمانده قرارگاه نصر (قرارگاه مشترک ارتش و سپاه) در این جناح انتخاب گردید. ضمن اینکه در قرارگاه مرکزی کربلا نیز در کنار فرماندهی کل عملیات (سردار محسن رضایی) به عنوان مشاور عملیات و مسئول اطلاعات، فعالیت بسیار مؤثری داشت.

در مرحله اول عملیات فتح‌المبین، قرارگاه نصر با موفقیت کامل به اهداف خود رسید و در مرحله دوم عملیات، با اصرار و تاکید شهید باقری تصرف ارتفاعات رادار (ابوصلی‌خات) از محور قرارگاه نصر انجام پذیرفت که پس از موفقیت و استقرار نیروهای خودی، دلیل اصرار شهید باقری کشف گردید.

۲- عملیات بیت‌المقدس

بلافاصله پس از عملیات فتح‌المبین آماده‌سازی عملیات بیت‌المقدس آغاز گردید. شهید باقری ضمن تلاش برای هماهنگی واحدهای اطلاعاتی در طرح‌ریزی عملیات نیز حضور داشت و می‌گفت: لزومی ندارد ما مستقیماً وارد شهر خرمشهر شویم، بلکه باید دشمن را دور بزنیم و عقبه او را ببندیم تا شهر خود به خود سقوط کند.

با اینکه نظرات دیگری هم برای چگونگی آزادی خرمشهر وجود داشت، اهمیت و تاکید او پس از فتح خرمشهر آشکار شد. در این عملیات شهید باقری به عنوان فرماندهی قرارگاه نصر، در اجرای عملیات نقش مؤثری را ایفا کرد. از هدف‌های عمده این قرارگاه، خرمشهر و تامین مرز شلمچه و شرق بصره بود. پس از دو مرحله عملیات موفقیت‌آمیز، در مرحله سوم عملیات، قرارگاه نصر با محاصره دشمن در ناحیه شلمچه، مزدوران بعثی را مستاصل و مضمحل کرد و شهر خرمشهر نیز آزاد گردید.

۳- عملیات رمضان

پس از عملیات بسیار موفق بیت‌المقدس، طرح‌ریزی و آماده‌سازی عملیات رمضان آغاز گردید. در این عملیات شهید باقری همچنان در مسئولیت قرارگاه نصر حضور داشت. در مرحله اول عملیات رمضان، این قرارگاه نقش عمل کننده نداشت و به عنوان قرارگاه احتیاط پیش‌بینی شده بود، ولی با روحیاتی که شهید باقری داشت ضمن حضور در قرارگاه فتح و همکاری جدی و فعال با فرماندهی آن، در مراحل بعدی عملیات رمضان به علت پاتک های بسیار شدید و سنگین دشمن بعثی، قرارگاه نصر نقش بسیار مؤثری در دفع آنها و حفظ مواضع خودی داشت تا جایی که شهید باقری جهت کنترل دقیق تر و تقویت روحیه رزمندگان، مقر تاکتیکی قرارگاه نصر را پشت خاکریزهای خط مقدم مستقر کرد و تا تثبیت شرایط، در همان جا حضور داشت.

فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی کل در قرارگاه‌های جنوب پس از عملیات رمضان :

شهید باقری از طرف فرماندهی کل سپاه به سمت فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی کل در قرارگاه‌های جنوب منصوب گردید. در شرایطی که طرح‌ریزی عملیات از منطقه جنوب به جبهه غرب منتقل شده بود، همزمان با اجرای عملیات مسلم ابن عقیل(ع)، شهید باقری در قرارگاه کربلا با شناسایی و پی‌گیری مستمر، عملیات محرم را طرح‌ریزی کرد و با کسب موافقت، نسبت به اجرای آن وارد عمل شد.

با توجه به کسب تجربیات و نتایج حاصله از موفقیت‌های رزمی و نظامی، ساختار سازمان رزمی سپاه شکل گرفت و بر اثر لیاقت و شایستگی قابل توجه و در خور تحسین شهید باقری، ایشان به عنوان جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه منصوب گردید.

نحوه شهادت:

پس از عملیات رمضان در شهریور ماه ۱۳۶۱ که مقارن با ایام حج بود، در پاسخ به پیشنهاد یکی از دوستانش جهت عزیمت به سفر حج گفته بود: هنوز که کار جنگ تمام نشده و دشمن بعثی در خاک ماست، بروم به خدا چه بگویم؟ وقتی می‌روم که حرفی برای گفتن داشته باشم.

چند ماه پس از این صحبت در نهم بهمن ماه ۱۳۶۱ در طلوعه ایام مبارک دهه فجر در حالی که تعدادی از هم‌زمان و همسنگران‌ش به دیدار حضرت امام خمینی(ره) شتافته بودند، او برای شناسایی و آماده‌سازی عملیات والفجر مقدماتی به همراه تعدادی از برادران سپاه در خطوط مقدم چنانچه (منطقه فکه) در سنگر دیده‌بانی مورد هدف گلوله خمپاره دشمن بعثی قرار گرفت و همراه همسنگران‌ش شهیدان مجید بقایی، وزوائی و ... به لقاءالله شتافت.

آخرین کلامی که از این شهید بزرگوار شنیده شد پس از ذکر شهادتین، نام مبارک امام شهیدان، حسین(ع) بود. شهید باقری در همه مدت حضورش در جبهه‌های جنگ تنها یکبار، آن هم به مدت پنج روز برای ازدواج، از جنگ جدا شد و به جهت عشق به حضرت امام زمان(عج) نام نرگس را برای تنها فرزندش برگزید.

ویژگیهای برجسته شهید:

اتکال شهید باقری به خداوند تبارک و تعالی بسیار بالا بود و در سایه این توکل، اطمینان و استقامت عجیب وی بخوبی مشهود بود و در سخت‌ترین شرایط و حساس‌ترین موقعیت‌ها ضمن حفظ صبر و آرامش و خونسردی، با تدبیر عمل می‌کرد. او عشق و علاقه عجیبی به اهل بیت(ع) و آقا امام زمان(عج) و امام خمینی(ره) داشت. شهید باقری بی‌ریا و بی‌تکلف در مصائب امام حسین(ع) می‌گریست و علاقه فراوان و مستمر به مطالعه کتاب ارشاد شیخ مفید و مقتل‌های حادثه کربلا داشت.

استعداد و خلاقیت شهید باقری با توجه به کمی سن و تجربه وی، بسیار قابل توجه و مورد تحسین بود. کادرسازی و تربیت نیرو از خصوصیات بسیار بارز شهید باقری بود. اهتمام زیادی به رشد و ارتقای همراهان و همکاران خود داشت. در تربیت کادرهای واحد اطلاعات و عملیات بسیار پرتلاش بود و در این زمینه آموزشهای نظری و عملی را توأم می‌کرد.

بیش از سه دوره آموزش فشرده ۳۰ تا ۴۰ نفره برگزار کرد که بعدها آنها در واحد اطلاعات - عملیات تیپ‌ها مسئولیت‌های مهمی را عهده‌دار شدند. توجه به هماهنگی و وحدت نیروهای رزمی از دیگر خصوصیات این شهید بزرگوار بود که تجلی آن در هدایت عملیات - خصوصاً عملیات مشترک ارتش و سپاه (در قرارگاه مشترک نصر) - مورد تایید فرماندهان ارتش بود و آنها تحت تاثیر خصوصیات اخلاقی و عمل این شهید قرار می‌گرفتند، بخصوص در مقطعی که ایشان به عنوان نماینده سپاه در شورای عالی دفاع شرکت می‌کرد.

شجاعت و شهامت شهید باقری بسیار بالا و قابل توجه بود. او با توجه به اینکه یک مسئول رده بالای نظامی بود، ولی همراه عناصر اطلاعاتی در شناسایی‌ها شرکت می‌کرد. در صحنه‌های رزم و در خطوط مقدم جبهه و در بعضی از موارد نیز در پشت خط دشمن حضور می‌یافت و حتی در هدایت گروهانها و گردانهای رزمی مستقیماً وارد عمل می‌شد. این شهامت در کلام و گفتار وی نیز تاثیر داشت. با تواضع، آنچه را صحیح می‌دانست بیان می‌کرد و از نظرات خود دفاع می‌نمود. از قدرت بیان و استدلال برخوردار بود و همواره مخاطب خود را تحت تاثیر قرار داده و به تحسین و اطمینان می‌داشت.

تواضع و فروتنی شهید باقری - با داشتن مسئولیتهای مهم و اساسی در جنگ - بسیار محسوس بود و هرگز تحت تاثیر القاب و عناوین مسئولیتی قرار نمی‌گرفت. رفتار مهربان او با همه (خصوصاً زبردستان) به گونه‌ای بود که علاقه متقابل نسبت به وی را در آنان ایجاد می‌کرد.

تا مدت‌ها همسرش نمی‌دانست که او در جبهه مسئولیت دارد و فرمانده است، در پاسخ به این سؤال که در جبهه چه می‌کند، می‌گفت: من سقای بچه‌های بسیجی‌ام.

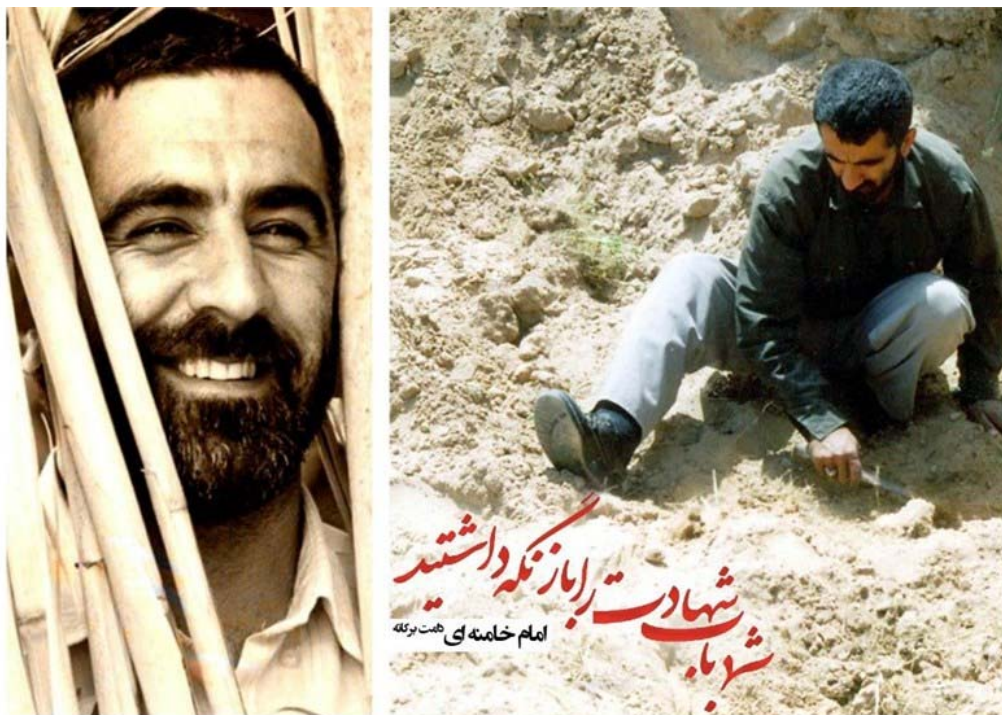
شهید باقری در مورد نیروهای بسیجی می‌گفت: این بسیجی‌ها امانتی الهی هستند که باید قدرشان را بدانیم و تمام سعی خود را در حفظ آنها بکار بریم. این بسیجی است که جنگ را اداره می‌کند تا زمانی که نیروی ایمان در آنها وجود دارد، جنگ به پیروزی می‌انجامد. شهید باقری همواره به دوستانش می‌گفت: تا خالص نشوی خدا ترا بر نمی‌گزیند. لذا باید سعی کنیم که خداوند عاشقمان بشود تا ما را ببرد.

فرازی از وصیت‌نامه شهید

«... فعلاً انقلاب ما همچون تیر زهرآگینی برای تمام مستکبران در آمده است و یآوری برای همه مستضعفین جهان. ما با هیچ دولت و کشوری شوخی نداریم و با تمام مستکبرین جهان سرچنگ داریم و در رابطه با این هدف، جنگ با صدام یزید فقط مقدمه است. در این موقعیت زمانی و مکانی، جنگ ما کفر است و هر لحظه مسامحه و غفلت، خیانت به پیامبر اکرم (ص) و امام زمان (عج) و پشت پازدن به خون شهداست. ملت ما باید خودش را آماده هر گونه فداکاری بکند.»

«... در چنین میدان وسیع و این هدف رفیع انسانی و الهی جان دادن و مال دادن و فداکاری امری بسیار ساده و پیش پا افتاده است. و خدا کند که ما توفیق شهادت متعالی در راه اسلام را با خلوص نیت پیدا کنیم...»
درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی. اللهم عجل فی فرج مولانا صاحب‌الزمان (عج)

سردار گمنام تفحص شهید علی محمودوند _ فرمانده گروه تفحص لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص)



بیست و دوم بهمن ماه سالروز شهادت فرماندهی است که با وجود ۷۰ درصد جانبازی شامل شیمیایی، موجی، قطع پا و ۲۵ ساچمه در دست، باز هم از میهن اسلامی دفاع کرد.

شهید علی محمودوند تابستان سال ۱۳۶۱ همزمان با آغاز عملیات رمضان در ۱۷ سالگی به جبهه رفت و کارش را در گردان تخریب لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) آغاز کرد.

در عملیات والفجر مقدماتی، همراه گردان حنظله به منطقه فکه رفت و از ناحیه دست مجروح شد. در عملیات والفجر ۸ برای همیشه پایش را از دست داد و با وجود ۷۰ درصد جانبازی که شامل شیمیایی، موجی، قطع پا و ۲۵ ساچمه در دست، باز هم از میهن اسلامی دفاع کرد.

شهید علی محمودوند، متولد ششم تیرماه ۱۳۴۳ تهران می باشد. مادر شهید پس از به دنیا آمدن فرزندش به مریض سختی گرفتار شد و با توسل به حضرت علی (ع) شفا پیدا کرد. مادر همیشه سعی می کرد در زمان اذان به او شیر بدهد و اکثر اوقات دائم الوضو بود و پدرش برای کسب نان حلال، بسیار حساس بود. شهید محمودوند از زمانی که کودک بود نسبت به قرآن و اذان حساس بود تا جاییکه اگر خواب بود و صدای اذان یا قرآن را می شنید؛ از خواب بیدار می شد. شهید محمودوند در سال ۱۳۶۷ متاهل شد و با سفر به آستان علی ابن موسی الرضا (ع) زندگی مشترکی را شروع کرد و صاحب یک پسر و دختر شد که پسرش عباس، نابینا و فلج است.

شهید محمودوند بخاطر علاقه فراوانش به نظام مقدس جمهوری اسلامی و با وجود برخورداری از جانبازی‌های فراوان (شیمیایی، موجی، قطع پا و ۲۵ ساچمه در دست) در سپاه پاسداران جمهوری اسلامی عضو شد و توانست مدرک دیپلم خود را با تلاش بسیار بگیرد. محمودوند پس از شهادت سیدعلی موسوی در سال ۱۳۷۱ به برادران گروه تفحص، کمک کرد و برای یافتن پیکر شهداء در میان خاکهای تفتیده جنوب تلاش کرد تا جاییکه بر اثر کار زیاد، دو مرتبه پای مصنوعی اش را از دست داد. او فرمانده گروه تفحص لشکر ۲۷ محمدرسول الله (ص) بود.

خاطرات خانواده شهید محمودوند

شهید محمودوند با پیروزی انقلاب اسلامی، سر از پا نمی شناخت؛ به همین خاطر در بسیج مسجد با خوش حالی ثبت نام کرد. مادر شهید، درخصوص خاطرات فرزندش می گوید: علی، بیشتر اوقات در مسجد حضور داشت و هر وقت به خانه برمیگشت با دمپایی پاره بود، وقتی معترضان به او می گفتم: «این چه وضعی است» سرش را پایین می انداخت و می گفت: «مامان اشکالی ندارد، احتمالا کسی که کفش هایم را برده، احتیاج داشته است». او با ۱۷ سال سن، به قصد شرکت در جبهه، شناسنامه اش را برداشت؛ به او گفتم: «علی در جبهه از تو کاری ساخته نیست؛ این کار را نکن» او پاسخ مرا کنار در چنین داد: «مادر جان! شما به من بگوئید، بمیرم؛ می میرم ولی نگوئید نرو، من آن جا آب که می توانم بدهم»

علی، سردردهای شدید در سالهای آخر داشت. فشار امواج انفجار، او را چندین مرتبه تحت فشار قرار داده بود؛ علاوه بر این شیمیایی هم شده بود و علت سردردش همین بود؛ به حدی که سرش را با تمام قدرت فشار می داد و حس میکرد که سرش در حال منفجر شدن است. با تعجب نگاهش می کردم، که به من می گفت: «تو نمی دانی چطور درد می کند، حالم به هم می خورد» وقتی پرسیدم که چرا سرش درد میکند؛ پاسخ می داد: «وضعیت روحی خوبی ندارم، احتمالا فشارم یا چربی ام بالا رفته است» اما من نسبت به این مسأله واقف بودم که او شیمیایی شده و کلیه هایش از کار افتاده بود، همچنین به غیر از حالت تهوع، عارضه موجی بودن باعث مختل شدن برخی از اوقات زندگی اش شده بود. او در چنین مواقعی می گفت: «فقط بروید بیرون، پس از گفتن این جمله، بحدی سرش را به دیوار می کوبید و فشار می داد که بدنش خشک می شد.

حتی یک مرتبه، پس از فرستادن همسر و فرزندانش به داخل آشپزخانه، تمام شیشه ها را شکست. علی، به خاطر هشت سال دفاع مقدس از خاک پاک ایران، دیگر رمقی نداشت و ردپای جنگ در جای جای پیکرش بود اما همچنان مقاومت میکرد.

نحوه شهادت شهید علی محمودوند از زبان هم‌زم ش آقای منافی

علی در روز سوم بهمن ماه در حال خروج از استراحت گاه به آسمان، نگاهی انداخت و گفت: «تو به من قول دادی؛ ده روز دیگر، فرصت داری که به قولت عمل کنی وگرنه من دیگر به پشت سرم نگاه نمی‌کنم» او با پای مصنوعی شکسته اش، در حال رفتن بود که به ما گفت: «این پا روی مین رفتن داره» عاقبت، علی در روز ۲۲ بهمن ماه به میدان مین رفت و توانست حدود ۶۳ مین را پیدا کند. من، او را همراهی می‌کردم، زمانی که به آخرین مین رسیدیم؛ کسی مرا از دور، صدا زد. با شنیدن آن صدا بین من و علی، حدود ۷ متر فاصله افتاد؛ ناگهان متوجه صدای انفجاری مهیب در دشت شدم که با سرعت، خودم را به علی رساندم. او با پیکری خونین روی زمین افتاده بود. باورم نمی‌شد اما خدا هیچگاه خلف وعده نمی‌کند.

سرانجام شهید محمودوند در منطقه فکه در تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۳۷۹ و در سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران هم‌زمان با روز عید قربان، بر اثر انفجار مین به شهادت رسید و برطبق وصیتش، پیکر پاکش را در قطعه ۲۷ بهشت زهرا دفن کردند.

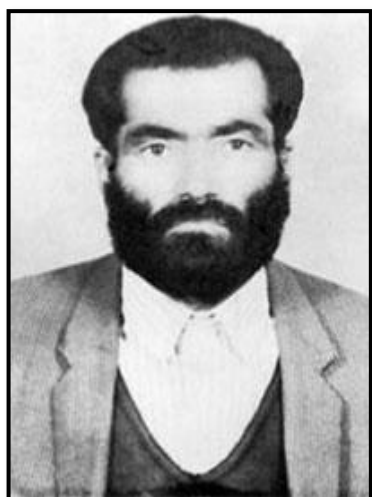
وقتی که حسین شریفی نیا خبر شهادت شهید محمودوند را شنید؛ به سراغ مهر متبرک حاجی رفت. مهربی که از علی یادگاری ماند، بهترین یادگاری بود که خاک پیکر ۱۰۰ شهید را با خود به‌مراه داشت.

پیام رهبر انقلاب درباره شهید محمودوند

به ارواح طیبه همه شهداء مخصوصا شهیدان این راه پر ارزش (تفحص)، که شما در آن مشغول حرکتید و شهید محمودوند، شهید عزیزی که برای ارواح طیبه همه شان از خداوند متعال علو درجات و هم نشینی با صالحان و اولیاء و ائمه را مسئلت می‌کنم، شما باب شهادت را باز نگه داشتید.

سید علی خامنه ای ۱۳۷۹/۱۲/۲۰

شهید قربانعلی داودی فارسانی _ تنها شهید انقلاب در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷



کربلایی قربانعلی داودی فارسانی سال ۱۳۰۸ در فارسان، از شهرستان‌های استان چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد. پدرش رجبعلی، کشاورز بود و مادرش فخری‌نسا نام داشت. ده ساله بود که پدر خود را از دست داد و مسئولیت مادر و دو برادر خود را برعهده گرفت. به دلیل فقر مالی از تحصیل بازماند و تنها در حد خواندن و نوشتن آموخت. سپس با خرید مغازه مشغول به کار شد. سال ۱۳۳۴ ازدواج کرد که حاصل آن شش فرزند پسر و دو فرزند دختر بود. وی با شرکت در مجالس مذهبی و قرآنی در زادگاهش با روحانیت ارتباط برقرار کرد و مدتی بعد و پس از بازگشت از زیارت کربلا به مبارزه جدی علیه حکومت پهلوی پرداخت.

شهید داودی در فعالیت های سیاسی علیه رژیم پهلوی حضوری فعال داشت و بازاریان شهر فارس را علیه رژیم منحوس پهلوی دعوت به مبارزه می کرد. محل کسب او که به مکانی برای تبلیغ و پخش و توزیع اعلامیه های امام خمینی تبدیل شده بود. این شهید بزرگوار با شروع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ مبارزات شدیدتری را علیه رژیم طاغوت آغاز و به علت همین فعالیت ها و نصب تصویر حضرت امام خمینی (ره) بر درب مغازه خود چماقداران و ضد انقلابیون چندین مرتبه به مغازه وی حمله و شیشه های مغازه وی را می شکنند، اما او از آرمان انقلابی و اسلامی خود دست بردار نبود. در عاشورای سال ۵۷ عناصر ضد انقلابی با حمله به مغازه شهید داودی، وی را زخمی می کنند.

در روز ۱۲ بهمن ماه سال ۵۷ مصادف با ورود حضرت امام خمینی (ره) به ایران در راهپیمایی که به همین مناسبت تدارک دیده شده بود به عنوان یکی از عوامل اصلی راهپیمایی شرکت می کند که در مسیر حرکت از مسجد جامع فارس به سمت سه راهی باباحیدر حین راهپیمایی، چماقداران رژیم شاهنشاهی و ضد انقلابیون به تظاهر کنندگان حمله ور شدند که در این میان عده ای زخمی و عده ای هم پا به فرار گذاشتند. شهید قربانعلی داودی بر اثر ضرباتی که سرسپردگان رژیم طاغوت بر سرش وارد کردند، دچار آسیب مغزی شد و بعد از انتقال به بیمارستان آیت الله کاشانی اصفهان دعوت حق را لیک و به درجه رفیع شهادت نایل می آید. پیکر این مبارز انقلابی شهید که در انتظار طلوع خورشید انقلاب اسلامی در کشور بود، در روز جمعه ۱۳ بهمن یعنی قبل از پیروزی انقلاب، با حضور پرشور مردم نقاط مختلف چهارمحال و بختیاری، در شهر فارس تشییع و خاکسپاری شد.

شهید قربانعلی داودی فارسانی، تنها شهید روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ در کشور می باشد و روز ۱۲ بهمن به مناسبت شهادت وی، به عنوان روز شهرستان فارس نامگذاری شده است. همچنین از آنجا که این شهید بزرگوار، جزو اصناف و بازاریان بود، به عنوان شهید شاخص بسیج اصناف کشور معرفی گردید.

